



اولین گام برای تخلق به اخلاق الهی، شناخت رذایل است

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: اولین گام برای تخلق به اخلاق الهی، شناخت رذایل است با از بین بردن رذایل، فضایل خود به خود تجلی می‌یابند.

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: اولین گام برای تخلق به اخلاق الهی، شناخت رذایل است با از بین بردن رذایل، فضایل خود به خود تجلی می‌یابند.

به گزارش خبرگزاری مهر، سید و دومین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی با موضوع مراقبه که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شده برای علاقه‌مندان در پی می‌آید.

تزکیه حقیقی، علم هم می‌آورد

بیان کردیم: شناخت اقسام حقیقی و فضایل اخلاق، در باب شناخت قوای نفس است. پروردگار عالم، بشر را فی ذاته، دعوت به تزکیه کرده است که انسان، فقط از طریق همین راه حقیقی تزکیه، به علم حقیقی هم می‌رسد.

بیان شد: اگر نبی مکرمی، مانند ابراهیم خلیل(ع) هم باشی، تصوّر است، این است که علم، مقدّم بر تزکیه می‌شود که در آیه ۱۲۹ سوره بقره، اشاره ابراهیم خلیل(ع) به همین مطلب است. ایشان، بعد از این که از پروردگار عالم درخواست می‌کنند: خدایا! عنایت کن و برای این مردم، هادی بفرست؛ تقاضای علم و بعد، تزکیه برای آنان می‌کنند. می‌فرمایند: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ» [۱].

لذا ابراهیم خلیل(ع) اوّل تبیین به علم می‌کند. آن هم ابراهیم خلیلی که امام هم قرار گرفته است. ایشان، بعد از این که همراه با ذبیح‌الله، اسماعیل(ع) قواعد بیت را بالا بردند، «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ» [۲]، دعا می‌کنند؛ چون می‌دانند وقت، وقت اجابت دعاست، «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

یک نکته اخلاقی این‌جاست که هر کسی، کاری برای خدا و دین خدا کرد، نه تنها نباید متّ بگذارد؛ بلکه باید متّ بکشد. لذا ایشان هم عرضه داشتند: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا». نباید تبیین کند که من بودم و ...

بعد هم عرضه می‌دارند: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ دَرْجَتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرْنَا مَتَاسِكَةً وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» [۳] و در ادامه نیز بیان می‌کنند: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ و بعد از آن می‌فرمایند: «وَ يُزَكِّيهِمْ»، یعنی تصوّر می‌کنند راه، از طریق علم است.

این، در حالی است که پروردگار عالم در سه آیه بیان می‌فرماید که تزکیه مقدّم بر علم است، «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [۴].

یا در آیه دیگری باز در همین سوره بقره می‌فرماید: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ (رسولی از جنس خود شما) يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» [۵]، یعنی ابتدا تزکیه و بعد علم را بیان می‌کنند و نکته بسیار عالی و قشنگ آن، این است که اگر از این راه رفتید، آن علمی را هم که نمی‌دانید، باز به شما مرحمت می‌کنم، «وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ». پس تزکیه را بر علم مقدّم می‌دارند.

در آیه سوم هم پروردگار عالم به زیبایی این نکته را منتها با مطلب دیگری تبیین می‌فرماید، می‌فرمایند: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» [۶]، معلوم می‌شود مؤمنین تازه می‌فهمند، خدا بر مؤمنین، متّ گذاشت. لام ابتدای این آیه هم لام تحقیقیّه است. ابن‌فارس می‌گوید: لام، شش معنا دارد، از جمله، معنای تحقیقیّه، بروز، پس، بعد و ... «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، پس به تحقیق باید دانست که محقق و این‌گونه است که خدا بر مؤمنین گذاشت. معلوم می‌شود بعثت خیلی مهم است. در ادامه می‌فرماید: «إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». مؤمنین هستند که می‌فهمند و درک می‌کنند. دقت کنید که ابتدا تزکیه و بعد، تعلیم را می‌آورند.

حبّ عدلیّه، مضاعف می‌شود و حبّ افراط و تفریطی، به سقوط می‌انجامد

به واسطه همین مطلب، اولیاء خدا فرمودند: علت‌العلی که انسان باید اقسام اخلاق و فضایل چهارگانه را بداند و قوای نفس را بشناسد؛ این است که اگر قوای نفس را شناخت، به تزکیه حقیقی، علم هم پیدا می‌کند. اولیاء خدا بیان می‌کنند: این چهار فضایی که بیان می‌شود، اصل و اساسش در حقیقت عدالت است. عدل یعنی چه؟ بیان کردیم: عدل یعنی انسان، نه دیگر افراط کند و نه تفریط. چون گاهی اگر انسان نداند، به طریق به ظاهر اخلاق، زهد و ...، به جایی کشیده می‌شود که نه خلق و خوی الهی دارد و نه زهد حقیقی.

شیطان که «الْوَسْوَاسُ الْخَتَّاسُ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» [۷] است، خواهان تخلق به اخلاق الهی را، اگر قواشناس نشوند، از طریق اخلاق، فریب می‌دهد. لذا لازم است گام به گام از آنچه که معصومین(ع) تبیین می‌کنند، تبعیّت کنیم و آنچه را که اولیاء خدا، به خصوص کمل اولیاء و سالکین طریق الی‌الله - که در سیر و سلوک حقیقی خودشان، به این مطالب رسیدند - از فرمایشات حضرات معصومین(ع) برای من و شما شرح می‌دهند، الگوی راه خود قرار دهیم و مطیع محض آن‌ها بشویم. چرا؟

چون به بیراهه نرویم.

حالا به این قضیه می‌پردازیم که عدل را، به عنوان حدّ وسط و دوری از افراط و تفریط تبیین می‌کنند. اولاً کسب فضایل از طریق عدالت، نه تنها خلاف حبّ نیست، بلکه حبّ‌آور حقیقی است - این نکته بسیار مهمی است، حتماً آن را به ذهن بسپارید - بعضی می‌گویند: حبّ خودش مخالفت با عدل است؛ چون انسان وقتی حبّ داشت، تسلیم می‌شود. ای بسا در حبّ، افراط بود، تسلیم است. ای بسا تفریط بود، تسلیم است و ... آیا دین غیر از محبت است؟! پس خود این حبّ، عامل می‌شود که انسان، مطیع شود و گاهی هم نداند چرا؟

اولیاء خدا بیان می‌فرمایند: این‌گونه نیست. اتفاقاً حدّ وسطی، حبّ حقیقی می‌آورد. ضمن این که مضاعف بر حبّ هم می‌کند. حدّ وسطی در معرفت است. یعنی عدالت در معرفت است. هر کس معرفتش، بیشتر شد؛ نه افراط دارد و نه تفریط. و وقتی انسان به معرفت مزین شد، معلوم است حبّ حقیقی دارد و حبّش هم زیاد می‌شود. اگر حبّ، حبّ عدلیّه نبود - که این اسم را اولیاء خدا بیان فرمودند - و حبّ افراط و تفریط بود، یک روزی سقوط می‌کند و از آن حبّ برمی‌گردد، اما در حبّ عدلیّه نه تنها بر نمی‌گردد، بلکه نکته مهم این است که به حبّ او اضافه هم می‌شود.

یک عده که در اوایل با امیرالمؤمنین(ع) بودند، حبّ آن‌ها، حبّ عدلیّه و حبّ با معرفت نبود، لذا یک روزی در مقابل امیرالمؤمنین(ع) قرار گرفتند و خوار شدند. یا حتی غالیون هم که محبت امیرالمؤمنین(ع) را داشتند، به افراط افتاده بودند و غلو کردند. آن‌ها امیرالمؤمنین(ع) را به عنوان اله انتخاب کرده بودند و حاضر شدند کشته بشوند، چون می‌گفتند: نعوذبالله شاید خود امیرالمؤمنین(ع) هم نداند که خداست! لذا یک عده در آن حبّ اولیّه، به افراط کشیده می‌شوند و ضدّ امیرالمؤمنین می‌شوند و یک عده هم تفرط می‌کنند و آن‌قدر به امیرالمؤمنین(ع) حبّ دارند که حتی نعوذبالله ادراکات عقلیه را هم از امیرالمؤمنین(ع) سلب می‌کنند.

اما اگر فضایل، در حدّ معرفتی عدلیّه، باشد - البته اعتدال به معنی حقیقی، نه آنچه که بعضی‌ها بیان می‌کنند و خلاف آن عمل می‌کنند - طبیعی است حبّ حقیقی مضاعف می‌شود، مانند مالک اشتر. مالک اشتر، مصداق عملی معرفت، تخلّق به اخلاق الهی و اعتدال به معنای حقیقی است و در حبّ هم جلو می‌رود. لذا اعتدال این نیست که شما تصوّر کنید حبّ هم توقف پیدا می‌کند، بلکه حبّ هم جلو می‌رود.

اولین قوه نفس: قوه ادراک

پس اول مسئله‌ای که اولیاء خدا اشاره می‌کنند، باب معرفت و شناخت قوا است. ما به فضل الهی می‌خواهیم از این طریق جلو برویم و مباحث را پیش بگیریم. بزرگان ما و اولیاء خدا، از جمله آیت‌الله العظمی نائینی- که همین مطلب را ملای نراقیو دیگر اعظم هم به سبک دیگر تبیین فرمودند - می‌فرمایند: نفس ناطقه، دو قوه دارد، اول قوه ادراک است که به فضل الهی توضیح می‌دهیم و بعد هم قوه تحریک.

ادراک، درک مسئله است، به حقیقت آن مسئله، ولو نسبی؛ چون پروردگار عالم بیان می‌فرماید: «لَا يَكْفِيُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» [۸]. لذا ما در ابتدا باید به درک حقیقت نفس برسیم که چه می‌شود که نفس، گرفتار رذایل می‌شود؟ چه می‌شود که با وجود اینکه پروردگار عالم تزکیه را بر علم مقدّم می‌داند، بشر در قوه ادراکات حقیقی، اشتباه برداشت می‌کند و علم را مقدّم می‌داند و تزکیه را فقط یک چیزی که مزین کند، می‌داند، نه این که حقیقت و ریشه باشد؟

موقعی که تزکیه، اسّ و اساس و ریشه درخت توانای علم و حکمت شد، آن وقت است که آن درخت علم و حکمت، بار می‌دهد، اما اگر تزکیه، به عنوان زینت بود، با یک باد، این زینت‌ها که به افراط و تفریط کشیده می‌شود، از بین می‌رود. اعتدال حقیقی، این است که بر آنچه که اولیاء خدا تبیین می‌فرمایند، پای‌بند باشیم که اولین مطلب، ادراک نفس است. اولین قوه نفس، قوه ادراک است و دومین قوه، قوه تحریک است.

نقص در ادراکات نظری، به عمل نکردن می‌انجامد

این قوه ادراک چیست؟ ادراک، دو حالت دارد - که ملای نراقی و دیگر اولیاء خدا روی آن تأکید دارند - : ادراک نظری و ادراک عملی. اولیاء خدا می‌گویند: همه این‌هایی که تبیین می‌کنیم، ادراکات نظری است و ادراک عملی نیست. العقل بما هو عقل، یعنی حقیقت عقل، نزد ما موجود نیست، ما ادراکات عقلیه داریم که در این ادراکات عقلیه، یکی ادراکات نظری و دیگری ادراکات عملی است.

مهم هم همان ادراک عملی است، منتها اگر کسی ادراک نظری را نداشت، ادراک عملی او لنگ می‌زند؛ یعنی به ادراک عملی نمی‌رسد. لذا ادراک نظری، اصل نیست، بلکه ادراک عملی، اصل است، اما بدون ادراک نظری، ادراک عملی هم به وجود نمی‌آید. طریقه درک عقلانی به عمل، همان ادراک نظری است.

اولیاء خدا نکته‌ای بسیار عالی را بیان می‌کنند، می‌گویند: ادراک نظری، چشم را باز می‌کند که حقیقت عالم چیست، حقیقت نفس چیست، شقوق نفس چیست و ... اما ادراک عملی تحریک می‌کند و عامل محرک است که انسان به سوی شناخت حقیقی خودش در قوای نفس پیش برود و آن چیزی را که در قوه ادراک نظری درک کرده، نشان دهد.

به قول اولیاء الهی این ادراک نظری و عقلی از هم جدا نمی‌شوند، هر جایی «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا» تبیین شد، «و عملوا الصّالحات» هم هست. لذا نکته‌ای بیان کنم که بسیار عالی است. ملاّ محسن فیض کاشانیدر کتاب کلمات مکنونه می‌فرماید: ادراکات عملی نشان می‌دهد که واقعاً ادراکات نظری را خوب درک کرده والا معلوم می‌شود آن را هم درک نکرده است. یعنی اگر کسی در عملش نشان داد مؤمن است، واقعاً ایمان را فهمیده است و الا همان چیزی می‌شود که وقتی اعراب، محضر پیامبر

عظیم الشان (ص) آمدند و عرضه داشتند که ایمان آوردیم «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا» [۹]، پروردگار عالم فرمود: «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا». لذا این‌ها ادعای ایمان می‌کردند و خداوند به پیامبر فرمود که به آن‌ها بگو ما می‌دانیم که شما به حقیقت ایمان نیاوردید. اولیاء خدا یکی از علت‌های آن را می‌گویند که ایمان در ایمان عملی است و نظر نیست. لذا معلوم می‌شود که انسان در ادراکات نظری لنگ می‌زند که در عمل، عمل نمی‌کند. اگر واقعاً باورش می‌شد که این هست - که ادراکات نظری همین باور است - عمل می‌کرد. پس معلوم می‌شود ادراکات نظری‌اش هم ناقص است و متوجه نشده، لذا عمل نمی‌کند.

معلوم می‌شود این که می‌گویند: مؤمن با عمل صالح گره خورده و نمی‌تواند مجزاً عمل کند، همین است. شاید کسی ظواهر را ببیند اما واقعیت این است که تا حقایق ایمان را نداند نمی‌تواند عمل کند و در همان ادراکات نظری هم لنگ می‌زند و الا اگر در ادراکات نظری لنگ نمی‌زد، عمل می‌کرد. کما این که بنده و امثال بنده، همین حالات را داریم و معلوم است در ادراکات نظری هم نقص داریم و الا اگر واقعیت را درک می‌کردیم، در عرصه عمل هم این را اعلام می‌کردیم و این هم نکته بسیار مهمی است. پس اولین مسئله این است که ما باید ادراکات نظری خود را تقویت کنیم و خوب بفهمیم که همین، به خودی خود، خودش را در ادراکات عملی نشان می‌دهد.

سلطان العارفین، ملا فتحعلی سلطان‌آبادی‌بیان می‌فرمایند: اصلاً ادراکات عملی؛ خودش یعنی ادراکات نظری و ادراکات نظری - البته بما هی ادراکات، یعنی آن چیزی که ادراکات حقیقی هست - خودش ادراکات عملی است. یعنی هر کس فهمید و درک کرد، اخود به خود عمل می‌کند و نیاز نیست که این دو ادراک را مجزاً کنیم. مثل این می‌ماند که بگوییم: ایمان؛ یعنی عمل صالح و عمل صالح؛ یعنی ایمان. اصلاً این دو از هم جدا نیست. وقتی می‌فرمایند: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، این «واو»، «واو» فصلیه نیست، بلکه «واو» عطفیه و وصلیه تبیین می‌شود. یعنی ایمان و عمل صالح را مجزا نمی‌کند و هر دو، یکی است. ظهور ایمان در عمل است و خود عمل هم نشان‌دهنده ایمان است؛ یعنی هر دو با هم ارتباط دارند. اگر عمل صالح بود، یعنی مؤمن است و اگر مؤمن بود، یعنی عمل صالح دارد.

ادراکات نظری؛ درک مطالب نظری در عالم است که شامل شناخت نفس، شناخت فضایل و رذایل و ... است. حال، بروز، تبلور و تجلی‌گاه این ادراکات نظری کجاست؟ همان عمل انسان است. وقتی عمل کردی؛ یعنی این که شما ادراکات نظری را بلدید. وقتی عمل نمی‌کنیم، یعنی بلد نیستیم. شاید خواننده باشیم، اما معلوم است درک نکردیم و فقط خواندیم. چون اگر درکش می‌کردیم، در عمل به خودی خود ظهور پیدا می‌کرد. لذا شاخصه اصلی، همین عمل است.

شناخت نفس، آغاز ادراک کل هستی!

حالا از این‌جا به بعد ورود پیدا می‌کنیم به این که ادراکات چه می‌خواهند بگویند؟ بیان کردیم: چهار آیه در مقوله تزکیه و تعلیم در قرآن وجود دارد که سه آیه‌اش، از زبان پروردگار عالم است و یکی از زبان ابراهیم خلیل (ع) است. ابراهیم خلیل (ع) بعد از این که قواعد بیت را بالا برد، «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ»، می‌داند که وقت دعاست و دعا می‌کند و عرضه می‌دارد: «رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعْلِمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» و بعد می‌گوید: «وَ يُرْكِبُهُمْ».

البته بعضی از اولیاء خدا می‌گویند: این‌گونه بیان کردن از طرف ابراهیم خلیل (ع) برای قبل از امامت ایشان است؛ چون ایشان بعد از به خوبی پشت سر گذاشتن ابتلائات الهی، امامت پیدا کرد. «وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» [۱۰] یعنی امامت، برتر از نبوت و رسالت است.

لذا در این‌جا تبیین به این است که اگر ما از طریق علم برویم، تزکیه را می‌فهمیم. ولی پروردگار عالم می‌فرماید: اگر قوا را شناختی و به حقیقت تزکیه را شروع کردی، به علم و حکمت حقیقی می‌رسی. لذا اولیاء خدا می‌گویند: شناخت قوای نفس، اولین مطلب در ادراکات است. یعنی اگر قوای نفس را شناختی، در درک حقایق عالم جلو می‌روی.

به یک تعبیر دیگر اولیاء خدا می‌گویند: این شناخت قوای نفس، معنی همان روایت شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است. بارها هم بیان کردیم که در لغت و در باب الحروف، «فاء» خودش معنی تحقیقیه می‌دهد و «قد»، هم معنی تحقیقیه است و هم معنی دیگرش پس است؛ لذا «فقد عرف ربه» یعنی «پس به تحقیق، شناخت پروردگار عالم محقق خواهد شد». گفتیم: به تعبیر عامیانه یعنی مو لا درزش نمی‌رود که به هیچ عنوان کسی که خودش را شناخت، خدایش را نشناسد. قوای نفس را بشناسی، حتماً خدا را هم می‌شناسی. پس اول این است که ادراکات نفس، آغاز ادراکات کل هستی است. آغاز ادراکات برای مزکی شدن و متخلل شدن به اخلاق الهی است. لذا برای رسیدن به این موارد باید قوای نفس خود را بشناسی.

تا رذایل در درون وجود داشته باشند، فضایل جلوه نمی‌کنند

اولین مطلبی که باز اولیاء خدا در باب همین شروع ادراکات نفسانی تبیین می‌کنند، می‌گویند: ما باید اول رذایل را درک کنیم، تا به فضایل برسیم. سعدی یک مطلبی را دارد که بارها خواندید و شنیدید که ادب از که آموختی؟ از بی ادبان! یعنی چه؟! مگر انسان آدم بی‌ادب می‌بیند، از او ادب یاد می‌گیرد؟! یعنی وقتی دیدم بی‌ادبی، بد است، فهمیدم باید مؤدب باشم، لذا قوه ادراکیه به ما یاد می‌دهد که از کجا شروع کنیم و اول شناخت این است که ما رذایل را در درون خودمان بشناسیم. شناخت رذایل، طریق حرکت است. اگر رذائل را شناختیم و بعد راه مبارزه با آن‌ها را یاد گرفتیم، به فضایل می‌رسیم، لذا این که علمای اخلاق اولین مرحله را تخلیه می‌دانند و بعد مرحله تخلیه را عنوان می‌کنند، برای این است که انسان اول باید از رذائل اخلاقی خالی شود. اگر به رذایل شناخت پیدا کردیم، به خودی خود فضایل می‌آید.

به یک تعبیر دیگر، اولیاء خدا، رذایل را مثل یک ابر سیاهی می‌دانند که جلوی چشم انسان را گرفته و خورشید و نور حقیقی

فضایل را برای انسان آشکار نمی‌کند و إلا فضایل موجود است. ببینید وقتی ابرهای بسیار مخوف و سیاه می‌آید جلوی خورشید را گیرد، همه جا تاریک می‌شود، با وجود این که خورشید هست، منتها ابرها باید کنار بروند تا خورشید معلوم شود، لذا تا رذایل وجود دارد، فضایل جلوه نمی‌کند، هر چند فضایل موجود است. پس هر کدام از رذایل از بین بروند، بلافاصله جایش یکی از فضایل آشکار می‌شود. مثلاً اولیاء خدا می‌گویند: اگر ظلم از بین برود، عدل و محبت به خودی خود آشکار می‌شود؛ یعنی نیاز نیست که شما دنبال آن بروی، این خودش آشکار می‌شود.

باز به یک تعبیر دیگری، اولیاء خدا گفته‌اند: اگر قوه حسادت از بین برود، نیاز نیست شما دنبال محبت باشید، بلکه محبت به خودی خود در وجود شما پیش می‌آید. مثالی که اولیاء خدا، از جمله ملای نراقی می‌زنند، این است: پروردگار عالم خودش فرموده که در ما، دو ضد را با هم جمع کرده و این، معجزه خداست؛ چون جمع ضدین محال است. یکی فجور و دیگری تقوا است «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» [۱۱]. اگر فجور از بین رفت، نیازی به این نیست که شما دنبال تقوا باشید؛ بلکه تقوا خودش ظهور پیدا می‌کند. چون همان‌طور که فجور در وجود انسان هست، تقوا هم در وجود انسان هست و مهم این است که شما فجور و رذایل از بین بروند تا محاسن به خودی خود جلوه‌گر شود.

اولیاء خدا باز در باب مثال می‌گویند: اگر کینه از بین برود، انسان به جایی می‌رسد که شدت الحب در او بروز پیدا می‌کند. لذا نمی‌گویند: شما خودتان را به سمت محبت ببرید، بلکه می‌گویند: کینه را از بین ببرید، تا شدت الحب در شما بروز پیدا کند. لذا راه، این است.

با کنار زدن فجور و رذایل، تقوا و فضایل آشکار می‌شوند!

لذا چطور می‌شود انسان بتواند متخلق به اخلاق الهی شود؟ اولین قضیه، شناخت قوای نفس و مرحله ادراکات است که شامل ادراک نظری و عملی است. اولین راهی هم که اولیاء خدا در این مورد بیان می‌کنند، این است که رذائل و راه مبارزه با آن‌ها شناخته شود، لذا خود پروردگار عالم هم در قرآن، نام تزکیه را می‌آورند، تزکیه یعنی رفع رذایل و پاک کردن رذائل از درون. اگر مزکی شدی، متخلق می‌شوی، «کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»، «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». حتی آن‌جایی هم که ابراهیم خلیل(ع) - که اول بحث اشاره کردیم - تصور به مقدم بودن علم بر تزکیه می‌کند، ولی باز هم اسم تزکیه را می‌آورد و عرضه می‌دارد: «رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ».

پس اول باید رذایل از بین برود، اگر رذایل از بین رفت، تبلور و تجلی فضایل به خودی خود به وجود می‌آید. پرده که از جلوی تقوا، کنار زده شود، تقوا تجلی پیدا می‌کند، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا». تقوایی که تبیین می‌شود، با آن تقوایی که معنی ترسیدن می‌دهد، تفاوت دارد، تقوا به معنی ظهور فضایل است. «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» یعنی فجور، رذایل است و تقوا، فضایل. لذا تقوا در این‌جا معنی ترسیدن ندارد، اشتباه نشود. برای همین است که اتفاقاً وقتی در مقام تقوا قرار گرفتی، تازه علم را می‌فهمی «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ». ریب کمتر از شک است، یعنی بدون کوچکترین رجسی که امکان دارد بیاید، هدایت می‌کند برای متقین. چون کتاب است دیگر، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» و متقین به علم حقیقی می‌رسند.

دو قوه اصلی رذایل: شهوت و غضب

اگر رذایل رفت، تقوا تجلی پیدا می‌کند. لذا اول گام، شناخت رذایل است. دو قوه اصلی برای رذایل تبیین شده که این دو را بیان کنم تا این‌شاءالله مقدمه برای بحث‌های آینده باشد. دو قوه اصلی که علمای اخلاق، اولیاء، اهل معرفت و سالکین طریق الی الله، همه رذائل را در این دو تبیین کردند، قوه شهوت و قوه غضب است و عمده نکات در شناخت این دو قوه است، لذا باید در وجود انسان، نسبت به این دو قوه، ادراک به حقیقت‌الادراکیه، وجود داشته باشد، تا بتواند این دو را مهار کند.

چون یک نکته‌ای هم که در این مطلب، بسیار مهم است و باید در آن خیلی تأمل کنید، این است که ما هیچ موقع نمی‌توانیم این‌ها را معدوم کنیم. تازه در اولیاء خدا هم این‌ها حالت کالعدم دارند، ولی معدوم نمی‌شود. لذا ما فقط می‌توانیم بر این‌ها غلبه پیدا کنیم. لذا این که اولیاء خدا می‌گویند: تا آخرین لحظات هم باید مراقبه داشته باشیم، برای این است که ما نمی‌توانیم این قوای رذایل را از بین ببریم و فوqش این است که بتوانیم بر آن‌ها غلبه پیدا کنیم.

همان‌طور که امیرالمؤمنین(ع) در انتهای دعای صباح می‌فرمایند: «إِلَهِی قَلْبِی مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِی مَغْیُوبٌ وَ عَقْلِی مَغْلُوبٌ وَ هَوَائِی غَالِبٌ». گاهی هوی و هوس غالب است و گاهی عقل. اگر عقل غالب بود، یعنی رذایل اخلاقی زیر پا می‌رود و رذایل اخلاقی در انسان کالعدم است، اما عدم نیست. برای همین می‌گویند: باید مواظب باشیم؛ چون با یک لحظه غفلت، امکان دارد دومرتبه، یکی از این رذایل، رشد و نمو پیدا کند.

به عنوان مثال، یک عمر زحمت کشیدی و با ادراکات موفق شدی، این‌ها را مهار کنی، اما اگر لحظه‌ای غفلت کنی، یک موقع می‌بینی جوشان می‌شود و برعکس می‌شود؛ یعنی هوی و رذایل درباره غالب می‌شود و فضایل دو مرتبه پایین می‌رود، عجب! گرچه اولیاء خدا می‌گویند: اگر کسی توکل به خدا کند و امور را پروردگار عالم بسپارد و تفویض امر هم بکند، «أَفُوضُ أُمْرِی إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» [۱۲]، پروردگار عالم بصیر به بندگان است و در حد وسع او، به او عنایت می‌کند - که این مراحل بعدی است و به فضل الهی بیان می‌کنیم - چون ما هم بالاخره یک حدی داریم، «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» [۱۳] منتها پروردگار عالم از ما حرکت هم می‌خواهد. به یک تعبیری از تو حرکت، از خدا برکت. اگر تو حرکت کنی، خدا هم عنایت و لطف می‌کند.

لذا این به خودی خود معلوم می‌شود که خیلی مواقع ما یک حرکتی می‌کنیم، اما اگر لطف و عنایت ذوالجلال و الاکرام و محبت او نباشد، ما اصلاً موفق نمی‌شویم. برای همین می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ» خدا متت می‌گذارد؛ یعنی یک موقعی تصور نکنی خودت هستی، گرفتار می‌شوی. مثلاً نگویی: به‌به! من توانستم موفق شوم قوای شهوانی و قوای غضب و آنچه را که مربوط به رذایل هست، مغلوب کنم (چون معدوم که نمی‌شود) و عقل سلیم و عقل الی الله - که انسان را به سوی خدا می‌برد - غالب کنم. این هم از ناحیه خداست و انسان باید مراقب باشد که یک موقعی غفلت نکند.

اما علی‌ای حال، شناخت در این دو مقوله است که با ادراکات نظری متوجه شود که رذایل از کجا شروع می‌شود و بعد، آن را به ادراکات عملی تبدیل کند. رذایلی هم که وجود دارد، تحت عنوان قوه شهوت و قوه غضب تبیین شود. البته گاهی وقتی تبیین به قوه شهوت می‌شود، اولین جایی که ذهن ما حرکت می‌کند، شهوت جنسی است. در حالی که خود شهوت نکاتی دارد، از جمله گاه شهوت، شهوت قدرت است. یا این که شاید حتی شهوت سخن باشد. لذا بعضی از اولیاء خدا روزه سکوت می‌گرفتند و اصلاً صحبتی نمی‌کردند، چون می‌گفتند می‌ترسیم قوه شهوت، شهوت سخن باشد - البته ما این را نه می‌فهمیم و نه درک می‌کنیم، منتها این‌ها را شنیدیم و بزرگان بیان فرمودند، اما جداً نمی‌فهمیم این‌ها یعنی چه - خیلی عجیب است! راه سخت است.

لذا این که بیان می‌کنیم ادراکات نظری، برای همین است که ما شاخصه‌ها را بدانیم و یک موقع اشتباه نکنیم و افراط و تفریط نرویم. پس اصل بر شناخت این دو قواست که ان شاء الله در جلسات بعد آرام آرام این‌ها را شروع کنیم تا از این به بعد براساس مبنای علم الهی‌ای که حضرات موصومین در روایات شریفه تبیین کردند و اولیاء خدا و خصیصین حضرت حق، عرفای عظیم الشان، متخلّقین به اخلاق الهی و علمای اخلاق تبیین فرمودند و بنده آن‌ها را دسته‌بندی کنم؛ محضر مبارکتان عرضه بدارم تا ان شاء الله بتوانیم واقعاً خودشناس بشویم و بر این رذایل فایق بیاییم و به مدد حضرت حق بتوانیم بالجد و به حقیقت متخلّق به اخلاق الهی شویم.

توسلی کارگشا در اخلاقی شدن

فقط در این راه باید یک راه را بدانیم و از اول تا آخر، باید این را در کنار این مطالب داشته باشیم و آن این که ما در این راه توسل بیاموزیم. توسل دو حالت برای انسان دارد. یکی این که خودش قوه محرّک است و انسان را حرکت می‌دهد و یکی هم این است که اصلاً خود توسل، باعث می‌شود انسان هر جایی احساس کمبود کند، آن مدد من ناحیه الله تبارک و تعالی به وجود بیاید؛ چون پروردگار عالم توسل را خودش قرار داده است.

اصلاً اولیاء خدا می‌فرمایند: علت اصلی این که پروردگار عالم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [۱۴]، این است که می‌خواهد بفرماید من می‌خواهم راه توسل را به شما یاد بدهم که راه نبی است. یا این که بیان می‌فرمایند: «لَا تَتَفَعَّلُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ» [۱۵] یعنی راه، راه توسل است. پروردگار عالم می‌خواهد به ما توسل را یاد بدهد که بدون متصل شدن اصلاً نمی‌شود. «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» [۱۶] با وسیله جلو بیایید. پس یک مطلب هم توسل است که باید در این تأمل کنیم. بالاترین توسل، آن هم در زمان ما، توسل به آقا جانمان، حضرت حجت (عج) است. امام زمان ماست دیگر، ولو در پرده غیبت است، اما امام ما است. آن آقایی که همه منتظرش هستند. لذا عزیزان! همان‌طور که بیان کردم، شب‌ها قبل از خواب، به تعبیر عامیانه مسواکتان را هم که زدید و خواستید بخواهید، دقایقی با آقا جان، امام زمان (عج) حرف بزنید - من تا زنده باشم این را به فضل الهی مدام بیان می‌کنم -

همین امروز صبح جایی خدمت بعضی از رفقای سپاه بودم، یکی از آقایان آمد و گفت: از آن موقع که شما گفتید: این توسل را شب‌ها با آقا جان داشته باشید، عنایات عجیبی به ما شده است! اگر هر شب، بدون انقطاع، موقعی که دیگر می‌خواهی بخوابی، دقایقی با آقا جان حرف بزنی، بگویی: آقا! گرفتارم، گرفتار نفسم. آقا! مشکل دارم. بالاترین مشکل هم این است که اخلاقی نشدم. بالاترین مشکل این که من انسانیت را درک نکردم و... ایشان هم به تو عنایت می‌کنند. با آقا حرف بزنی، خودمانی، مؤدب به یک سال نمی‌رسد، خودت متوجه می‌شوی چه تغییراتی در تو به وجود آمده است. امتحان کنیم دیگر. امتحانش که رایگان است. هر شب موفق بشویم با آقا جان، حضرت حجت (عج) صحبت کنیم، به یک سال نشد تغییر حالمان را می‌بینیم، چیزهایی را می‌بینیم، مطالبی می‌شود. آقا! کریم است. برای همین بحث اخلاق همیشه به آقا جان توسل بجوئید.

«السلام علیک یا بقیّة الله»

بارها هم عرض کردم آقا را به مادرش نرجس خاتون (س) قسم بدهید. چون مادرشان، حضرت نرجس خاتون (س) را خیلی دوست دارند. به مادرشان قسم بدهید. آقا جان! یک عنایتی کن، ما گرفتاریم، واقعاً خسته‌ایم آقا، از این وضعیّت خودمان، از این اعمال زشتان، یک عنایتی کن آدم بشویم. چه خوب است آدم، آدم بشود. اگر بشود، چه می‌شود!

«السلام علیک یا مولای یا بقیّة الله»

عزیز دلم! یکی از خصایص صحبت با آقا جان هم این است: انسان وقتی خیلی صحبت کند، آرام آرام احساس انس می‌کند. دیدید انسان با کسی زیاد هم صحبت باشد، مأنوس می‌شود دیگر. آن وقت وقتی شما آرام آرام انس پیدا کردی، شیرینی و حلاوتی در اسم آقا جان می‌بینی که دیگر با قبل فرق می‌کند. انگار احساس می‌کنی با یک آشنا داری حرف می‌زنی. در یک مجلسی تا گفتند «السلام علیک یا مولای یا بقیّة الله» حسّ تو، حسّ دیگری است.

آقا جان! به جان مادرت نرجس خاتون، عنایت کن ما هم درست شویم، ما هم آدم شویم.

آقا جان! دلم نمی‌آید، اما بعضی مواقع مجبورم یک قسم دیگر هم بدهم. آقا جان! به جان مادر پهلوی شکسته‌ات زهرا عنایتی کن. قلب نازنینت را به درد می‌آورم، اما آقا جان چه کنم؟! «الغریق یتوسل بكلّ حشیش». چه کنم؟! گرفتارم! آه! آقا جان! به جان آن

مادر سیلی خوردهات یک عنایتی کن ما آدم شویم.

یک خانم دیگری را هم باز آقا جان دوست دارد، آن هم عمّه مظلومه اش زینب است. آقا جان! به زینب کبری، آن امّ المصائب عنایتی کن.

«السلام علیک یا مولای یا بقیّة الله» «یا وصیّ الحسن و الخلف الحجّة أیّها القائم المنتظر المهدی، یا بن رسول الله یا سیّدنا و مولانا، إنا توجّهنا و استشفعنا و توسّلنا بک إلى الله و قدّمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیهاً عندالله، إشفع لنا عندالله»

پی نوشتها

[۱]. بقره / ۱۲۹

[۲]. بقره / ۱۲۷

[۳]. بقره / ۱۲۸

[۴]. جمعه / ۲

[۵]. بقره / ۱۵۱

[۶]. آل عمران / ۱۶۴

[۷]. ناس / ۴ و ۵

[۸]. بقره / ۲۸۶

[۹]. حجرات / ۱۴.

[۱۰]. بقره / ۱۲۴.

[۱۱]. شمس / ۸.

[۱۲]. غافر / ۴۴

[۱۳]. بقره / ۲۵۶

[۱۴]. احزاب / ۵۶

[۱۵]. طه / ۱۰۹

[۱۶]. مائده / ۳۵